اندیشه راهبر

عبرت‌های فتنه جمل

رهبر معظم انقلاب:
در زمان امیرالمؤمنین(ع)، اشکال کار این بود که صفوف، مشخص نبود؛ به‌خاطر اینکه همان گروه دوم - یعنی «ناکثین» - چهره‌های موجهی بودند. هر کسی در مقابله با شخصیتی مثل جناب زبیر یا جناب طلحه، دچار تردید می‌شد. این زبیر کسی بود که در زمان پیامبر، جزو شخصیت‌ها و برجسته‌ها و پسرعمه پیامبر و نزدیک به آن حضرت بود. حتی بعد از دوران پیامبر هم جزو کسانی بود که برای دفاع از امیرالمؤمنین، به سقیفه اعتراض کرد. بله؛ «حکم مستوری و مستی همه بر عاقبت است»! خدا عاقبت همه‌مان را به خیر کند. **۱۳۷۷/۱۰/۱۸**
امام فرمود معیار حال کنونی افرادست. این همان قضاوتی بود که امیرالمؤمنین با جناب طلحه و زبیر کرد. شما باید بدانید طلحه و زبیر مردمان کوچکی نبودند. جناب زبیر سوابقی درخشان دارد که نظیر آن را کمتر کسی از اصحاب امیرالمؤمنین داشت. در همان روز اول خلافت ابی‌بکر، چند نفر از صحابه ازجمله زبیر با او اظهار مخالفت کردند، گفتند: حق با شما نیست؛ حق با علی است. ۲۵سال بعداز آن‌روز، روزی بود که زبیر روی امیرالمؤمنین شمشیر کشید و آن سوابق محو شد! **۱۳۸۹/۰۳/۱۴**
گاهی اوقات یک رخنه کوچک درون خانواده، ما را تغییر می‌دهد. امیرالمؤمنین فرمود زبیر از ما اهل‌بیت بود تا پسرش عبدالله بزرگ شد و در تصمیمش دخالت کرد و در مقابل امیرالمؤمنین شمشیر کشید، گاهی یک رخنه کوچک درون خانواده، یک چنین اثر بسیار مهمی می‌گذارد. لذا باید جلوی این رخنه را گرفت؛ و این هم جز با توکل و توجه به خدای متعال، امکان‌پذیر نیست! **۱۳۹۰/۱۰/۰۷**

معرفی کتاب

«صراط»

کتاب «صراط» نوشته‌ای بسیار جذاب است از مرحوم استاد علی صفایی حائری که در واقع سعی دارد مبتنی بر سوره حمد، صراط و مسیر انسان را معرفی نماید. شاید بهتر باشد برای معرفی این کتاب بخش‌هایی از آن را مرور نماییم: «هنگامی که می‌خواهی، نقطه‌های ضعف خودت را بشناسی و روی آن کار کنی، هنگامی که می‌خواهی در کشاکش مبارزه و جهاد، از وابستگی‌ها و علاقه‌ها، آزاد شوی، در این دو مرحله تو قدر بلا را می‌شناسی. بلا، فتنه و امتحان، این دو خاصیت را دارد: هم نقطه‌های ضعف تو را نشان می‌دهد و هم از وابستگی‌ها و دلبستگی‌ها آزادت می‌کند. تویی که فهمیده‌ای از تمامی هستی بزرگ‌تری، مادامی که از دوست، از خویشان، از خودت و از ثروت و ریاست و از دنیا ضربه نبینی، این فهم در دلت گل نمی‌دهد و شکوفه نمی‌آورد و علم‌الیقین تو به عین‌الیقین نمی‌رسد و پیش نمی‌رود، حتی ریاضت‌هایی که خود می‌سازیم و ورزش‌هایی که خودمان شروع می‌کنیم این دو خاصیت را ندارند. تو نمی‌توانی برای خودت جراح خوبی باشی. نمی‌توانی دمل‌های چرکین را کاملاً فشار بدهی. بیشتر بازی می‌کنی. این اوست که می‌داند بر کجا فشار بیاورد و در کدام بزنگاه، تو را گرفتار کند. این است که باید بلا را از بالا بفرستند. و این است که با تأکید می‌گوید: وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَراتِ. امتحان و بلا و فتنه همانُطور که از اسم‌شان پیداست، محنت پذیرفتن و گرفتاری دیدن و در کوره نشستن است. و در این کوره است که پخته می‌شوی که از خامی درمی‌آیی و راه می‌افتی.» انتشارات لیله‌القدر این کتاب را روانه بازار کرده که با اسم «دیداری تازه با سوره حمد» هم شناخته می‌شود.

اندیشه مسطور

خودانتقادگری

مصطفی ملکیان: مردم ما به این توهم دچار هستند که گویا اگر هر چیزی که در بیرون‌شان هست، درست شود، دیگر روی خوشی و کامروایی و شادکامی را می‌بینند. من به این عقیده ندارم و واقعاً و قاطعاً به این قائلم که باید به مردم نوعی آموزش و پرورش داده شود که نتیجه آن آموزش و پرورش این است که شهروندان جامعه، اگر هر چیزی که بیرون شما هست هم به بهترین صورت سامان داده شود اما درون خودتان باورها یا احساسات و عواطف یا خواسته‌هایی مناسب یا مساعد آن بیرونی‌ها نداشته باشید، روی خوشی و شادکامی را نمی‌بینید. به‌نظر می‌آید این امر برای مردم هم مغفول است و حتی بعضاً انکار می‌شود. به این صورت انکار می‌شود که در شب‌نشینی‌ها و جلسات می‌بینیم که نقد مردم دائما معطوف به بیرون خودشان است، یعنی می‌گویند اگر رژیم سیاسی فلان نمی‌کرد یا فلان گونه نبود یا اگر اقتصاد ما فلان صورت را می‌داشت و به این صورت الان نبود، وضع ما بهتر می‌شود. مردم ما هیچ‌وقت نقد معطوف به درون ندارند. یعنی متوجه نیستند که ممکن است باورهایی داشته باشند که گذشته از موانع بیرونی، سنگ بر سر راه پیشرفت یا توسعه یا رشد جامعه می‌گذارد. من این خودنقدگری یا خودانتقادگری (self criticism) را در میان خودمان نمی‌بینیم که معطوف به درون است. آنچه باعث شده بر آن تأکید کنم، این است که می‌بینم نه روشنفکران و نه خود مردم به این نکته یا توجه ندارند یا توجه دارند اما آگاهانه آن را پس می‌رانند. این نکته که فرهنگ درون مردم مهم است. اینکه دائما بر فرهنگ درون مردم تأکید می‌کنم به این معناست که گمان نکنیم وقتی از فرهنگ می‌گوییم، به این معناست که به تعداد عناوین کتاب‌هایی که در سال منتشر می‌شود، اشاره دارم یا تیراژ کتاب‌ها. بحث من اصلا این موارد نیست. ممکن است خود من کسی باشم که کتاب‌ها و مقالات فراوانی هم نوشته و منتشر کرده باشم و به لحاظ فرهنگ بیرونی از عوامل مؤثر و سهیم بوده باشم اما آن فرهنگی که محل بحث من است، در خودم وجود نداشته باشد. بنابراین بحث من از درون است، و گرنه ما در کشورمان هم کتاب داریم و هم تئاتر و سینما و همه‌چیزهایی که مظاهر فرهنگ بیرونی است. آن چیزی که نیست، فرهنگ درونی است که محل بحث است.

آنگاه که قاتلان، خونخواه می‌شوند!

مروری بر فتنه جمل و درس‌ها و عبرت‌های تاریخی آن

اندیشه تاریخی — سیدمیثم میرتاج‌الدینی

دهم جمادی‌الاول در تاریخ، به‌عنوان سالروز جنگ جمل شناخته می‌شود. درباره این جنگ که نخستین جنگ داخلی مسلمانان حساب می‌شود، مرحوم شیخ مفید کتابی با عنوان «الجمل و النصره لسید العتره فی حرب البصره» نوشته که مرحوم مهدوی دامغانی آن را ترجمه کرده است. در ادامه بخش‌هایی از ماجراهای جنگ جمل را مبتنی بر این کتاب مرور خواهیم کرد؛ چرا که برای روزگار کنونی درس‌های بسیاری دارد.

در این جنگ که به سبب سختی تشخیص حق از باطل به فتنه جمل شهرت دارد، طلحه، زبیر و عایشه دخترابوبکر، در برابر سپاه خلیفه وقت علی‌بن‌ابی‌طالب صف‌آرایی کردند؛ آن هم به بهانه قصاص قاتلان عثمان‌بن‌عفان که البته به گواه تاریخ خود طلحه و زبیر و عایشه در قتل او به شکل‌های مختلف دست داشتند و شیخ مفید مستندات متعددی را در این زمینه ارائه می‌کند. به زبان ساده‌تر، همان کسانی که از عاملان و آمران قتل عثمان محسوب می‌شدند، به خونخواهی وی برخاستند. چیزی که هنوز هم در فتنه‌ها تکرار می‌شود: کشته‌سازی و تبدیل جسدها به سوختی برای ادامه تحرکات براندازانه.
درباره طرفین اصلی این جنگ باید دانست که در یک سو، خلیفه وقت امیرالمومنین علی (علیه‌السلام) است و در سوی دیگر تعدادی از صحابی قدیمی پیامبر(ص) مانند طلحه و زبیر، به همراه همسر نبی اکرم.
زبیر پسرعمه پیامبر(ص) و امام علی(ع) بود. وقتی امیرالمومنین(علیه‌السلام) به خلافت رسید، مطابق ذهنیت عمومی از حکومت‌های پیشین، در شهر پیچیده بود که نوبت سوءاستفاده باند و حزب علی است. همین شایعه طمع خامی در برخی ایجاد کرد و توقع ناحقی را پدید آورد. ازجمله اینکه زبیر سودای فرمانروایی عراق و رفیق قدیمی‌اش طلحه آرزوی فرمانروایی شام را داشت. طمع یا توقع اشتباه، آنها را طلبکار مقام و منصبی کرده بود که از منظر امیرالمومنین لیاقتش را نداشتند.
بعد از مدتی چون دیدند از علی(ع) برای آنها به ناحق آبی گرم نمی‌شود، آرام‌آرام شکل منتقد به‌خود گرفتند. افتادند روی دور نق‌زنی و کم‌کم با صراحت بیان بیشتر، تبدیل شدند به اپوزیسیون حکومت. در نهایت هم پرچم جنگ را افراختند؛ آن هم به بهانه قصاص قاتلان عثمان. این بهانه برای آن بود تا انگیزه‌های قدرت‌طلبی خود را پشت آن پنهان کنند و برای بیعت‌شکنی خود توجیهی ظاهرا مشروع بتراشند.
سپس چند صد نفر آدم ساده‌لوح به همراه تعداد زیادی آدم غل و غش دار و بخشی از امویان که با علی(ع) میانه خوبی نداشتند و تعداد قابل توجهی از کارگزاران عثمان‌بن‌عفان و همچنین کسانی که در دوران عثمان ثروت زیادی برای خود جمع کرده بودند و از عدالت علی(ع) هراس داشتند، به موجی پیوستند که طلحه و زبیر راه انداخته بودند. از بد حادثه عایشه به‌عنوان همسر پیامبر(ص) و بیت‌رسول اکرم نیز با آنها همراه شد. جدال، شد جدال بیت پیامبر(ص) و اهل‌بیت پیامبر(ص)؛ جنگ یاران رسول و جانشین رسول؛ مقابله بخشی از مسلمانان با مومنان. اینجا بود که فتنه پلک باز کرد و بسیاری را فریفت. افراد متعددی مانند سعدبن‌ابی‌وقاص، عبدالله‌بن‌عمر، محمدبن‌مسلمه انصاری، اسامه‌بن‌زید و سلیمان‌بن‌صرد خزاعی، نتوانستند حق را از باطل تشخیص دهند؛ چرا که از یک‌سو علی(ع) و سوی دیگر، عایشه و زبیر و طلحه بودند. تصمیم‌گیری برای‌شان سخت شد. لاجرم به گوشه عزلت خزیدند تا به گمان خود شمشیر به خون مسلمان نیالایند. غافل از آنکه در جدال حق و باطل، به گواه قرآن بی‌طرف نمی‌توان بود.
بیعت‌شکنان، یعنی همان دسته‌ای که ابتدا با خلافت علی(ع) دست بیعت دادند اما اندکی بعد آن را شکستند، از مکه و مدینه به سمت بصره راه افتادند. با سپاهی مجهز و لشکری آماده نبرد. در بصره، کارگزار علی(علیه‌السلام) فردی بود به نام عثمان‌بن‌حنیف. ابتدا جنگ درگرفت اما بعد آتش‌بس اعلام شد. بیعت‌شکنان قول دادند اگر عثمان مانع ورود آنها به شهر نشود، به بیت‌المال و جان و مال مردم آسیب نرسانند اما همین که وارد شدند، باز قول و قرار را باد هوا کرده و بر بیت‌المال تاختند و ده‌ها تن از یاران عثمان‌بن‌حنیف را کشتند. سپس برای آنکه زهرچشمی از حکومت علی(ع) بگیرند، داعش‌گونه تمام موی سر و صورت و ابرو و مژه عثمان را از بیخ‌وبن کندند. از طرفی عایشه نیز دستور قتل کارگزار علی(ع) را صادر کرد اما چون سهل بن حنیف برادر عثمان بن حنیف جانشین علی(ع) در مدینه بود، عثمان آنها را تهدید کرد که اگر رهایش نکنند، برادرش تمام بستگان بیعت‌شکنان را در مدینه خواهد کشت. عثمان که رها شد به جانب علی(ع) آمد. حضرت از او پرسید: چگونه‌ای؟ با گریه پاسخ داد «پیرمرد» از پیش تو رفتم و «امرد» (نوجوانی بدون مو) نزد تو برگشته‌ام.
رهبر معظم انقلاب در خصوص وجود معیارهایی برای شناخت حق و باطل در فتنه جمل می‌فرمایند: «جنگ جمل فتنه بزرگی بود اما آیا در فتنه‌ها راه برای فهمیدن حقیقت وجود ندارد؟ چرا. اصولی که باید به آنها توجه شود تبیین شده است. باید شخصیت علی(ع) را که الآن در مقابل طلحه و زبیر است، با این دو نفر مقایسه کنیم و بسنجیم تا حق معلوم گردد. جناب طلحه و جناب زبیر از شمارش ثروت‌های بی‌حساب خودشان عاجزند! و علی بن ابی طالب همچنان در زندگی ساده و سربازی دوران پیامبر زندگی می‌کند. آیا این یک میزان و یک معیار نیست؟ علی‌بن‌ابی‌طالب کسی است که وقتی مردم می‌آیند خلافت را دودستی به وی تسلیم کنند، قبول نمی‌کند و می‌گوید: یک نفر را خلیفه کنید و بگذارید همینطور که من در این ۲۵سال مشاور خلفا بودم، باز هم مشاور باشم! او حرص به مقام ندارد و دوان دوان به‌دنبال قدرت و مقام نمی‌رود. اما طلحه و زبیر به‌دنبال قدرت و مقام از مدینه به مکه و از آنجا به بصره دوان دوان آمدند؛ هزاران انسان را هم با خودشان آوردند. آیا اینها نمی‌تواند فارق باشد؟ امیرالمؤمنین کسی بود که برای رسیدن به قدرت و وجهه و محبوبیت هیچ تلاش شخصی نکرد. اما وقتی طلحه و زبیر به بصره رسیدند، با هم دعوا کردند که کدام یک امام جماعت شوند، و این اختلاف تا آنجا پیش رفت که عایشه از پراکندگی لشکر هراسان شد. این را مردم می‌دیدند. آیا نباید مردم بفهمند و درک کنند!؟»
آیا «اشرافیت»، «قدرت‌طلبی» و «جاه‌طلبی و شهوت محبوبیت» معیارهای شناخت حق از باطل نیستند؟ آیا بیداردلان نباید وقتی آن رفتار داعش‌گونه را با کارگزار علی(ع) در بصره کردند، متوجه خباثت باطنی این جماعت ظاهرالصلاح شوند؟ پس معیارها و حجت‌های الهی همیشه هستند، ایراد اصلی از گیرنده‌های ماست که فرکانس هدایت خدا را نمی‌گیرد. اختلال در دستگاه محاسباتی و قوه سنجش ماست.
درنهایت، جنگ که در گرفت، علی(علیه‌السلام) زبیر را موعظه کرد. زبیر حق را یافت و از زشتی بیعت‌شکنی خودش هراسید. پا در رکاب اسب سفت کرد و معرکه را واگذاشت ولی مورد تعقیب قرار گرفت و کشته شد. حضرت از مرگ زبیر ابراز تأسف کرد و فرمود زبیر از ما بود تا آنکه فرزندش عبدالله او را از ما ستاند. طلحه هم مردد شد و در همین حین، تیری از جانب مروان‌بن‌حکم، او را از پای درآورد. اما عایشه بر اشتباه خود اصرار می‌ورزید تا آنکه امام مجتبی دلاورانه بیعت‌شکنان و ناکثان را هزیمت کرد. در پایان شتر(جمل) پرچم‌دار پی شد و فتنه جمل به پایان رسید.
آنچه خوب است در پایان اشاره کنیم، هدف امیرالمومنین(علیه‌السلام) از این مقابله و ورود به این میدان جنگ است. ایشان در کلامی می‌فرمایند: اگر شورشیان در بصره فقط یک نفر را هم کشته بودند، قتل همه آنها که در صحنه بودند بر من حلال بود چون آن شورشیان در آنجا حضور داشتند و از ریخته‌شدن خون مقتول جلوگیری نکردند. (نهج‌البلاغه/خ ۱۷۲) درجای دیگری هم حضرت حفظ امنیت عمومی را وظیفه حکومت خود تلقی می‌فرمایند. (نهج‌البلاغه/خ ۱۳۶)

اندیشه انتقادی — حجت‌الاسلام دکتر حمید پارسانیا

جایگاه فرهنگ در اسلام با تحلیلی بر تحریف‌های فیلم ضددینی «عنکبوت مقدس»

حجت‌الاسلام دکتر حمید پارسانیا در کانال تلگرامی خود به بهانه فیلم ضددینی «عنکبوت مقدس» و با تبیین مفهوم «ادنی معرفت» از جایگاه فرهنگ در اسلام نوشت. متن این یادداشت در ادامه از نظر می‌گذرد:

ادنی معرفت به لحاظ فقهی دو بحث دارد؛ نخست اینکه مرز بین اسلام و غیراسلام به لحاظ فقهی چیست، سطح دیگر بحث این است که حکم اینکه بر کسی حکم مسلمانی بار شود یا نشود چیست؟ یعنی سطح فرهنگی قضیه و اینکه اگر کسی اقرار به توحید کرد حکم اسلام را دارد و اگر اقرار صادقانه بود؛ مسلمان است و گرنه منافق است و حکم منافق نزد خدا از کافر بدتر است؛ اما از تمام حقوق یک مسلمان در جامعه اسلامی برخوردار است؛ این تفاوت ادنی معرفت در حوزه فرهنگی و تعاملات اجتماعی است.
در واقع فقه، آسان‌ترین و ساده‌ترین مواجهه را با اسلام دارد و اسلام فقهی، شریعت سهله است و این شریعت آسان و سهله در افتاء، منشأ اثر است، بلکه نفی حرج و نفی ضرر از منابع استنباط است و اگر یک فتوایی موجب حرج و ضرر باشد؛ خود این رفع حرج از قواعد فقهی است که باعث می‌شود فتوا صادر نشود و قاعده لاضرر در استنباط فقهی اثرگذار است که مرحوم امام خمینی رحمه‌الله، این را جزو احکام حکومتی قرار داده و حاکم موظف است در اجرای احکام به این مسئله توجه کند؛ درصورتی که در اسلام کلامی، اسلام فلسفی و اسلام عرفانی اینگونه نیست و در میان این حوزه‌ها، آسان‌ترین اسلام؛ اسلام فقهی است.
همین که اظهار اسلام می‌کند همه حقوق یک مسلمان را به‌صورت کامل دارد، هرچند به لحاظ فقهی خودش برای خودش مسلمان نیست و اگر سوره توبه را بخوانید یک عده از منافقان حتی تا جبهه هم آمده‌اند و پروژه ترور پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله در جبهه را کلید زده‌اند و یک عده مخلفینی که به بهانه مختلف جبهه نمی‌روند و همه اینها را اسلام شامل می‌شود و این مدینه نبوی سال نهم هجرت است و این نحوه مواجهه فقهی پیامبر با گروه‌های مختلف است که با اخلاق و کرامت با همه رفتار می‌کند.
فرهنگ عمومی جامعه چیست و چرا اسلام اینقدر سعی می‌کند حیثیت و آبروی فرهنگ را در سطح کلی حفظ کند، یعنی اینکه گفته نشود، اشاعه نشود و سلامت فرهنگ بازنمایی درستی داشته باشد و اگر کسی مشکلی دارد با خدای خودش حل کند.
در زمینه «ادنی المعرفه» تتبع می‌کردم به ماجرای قضاوت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در مورد زن زناکار رسیدم که مرحوم شیخ طوسی در تهذیب در باب حدود ذکر می‌کند که یک زنی محضر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام حضور پیدا کرد و چندین مرتبه اقرار و اظهار علنی به گناه کرد و در هر مرتبه، امام سعی کردند به بهانه وضع حملش و بعدها خردسال بودن فرزند و سرپرستی کودکش، وی را از اقرار به گناه منصرف کرده و حرفش را نشنیده بگیرند، اما آن زن اصرار به تطهیر از گناه داشت و امام در نهایت فرمودند: الان باید حدود الهی اقامه شود؛ اماای کاش اقرار نمی‌کرد و توبه می‌کرد.
یعنی اگر کسی بخواهد طاهر شود، مسیر اقرار به گناه و بعد از آن اجرای حدود، اولویت ندارد، چون اظهار به گناه در جامعه و اقرار، نوعی اشاعه فحشاست؛ درصورتی که توبه و بازگشت به سمت خداوند مقدم است و اشاعه فحشا هم در آن راه ندارد.
جالب است بدانید وقتی که حضرت ملزم به اجرای حدود شد؛ فرمودند: کسی حکم را اجرا کند که بر او حدی نباشد و اینجا بود که غیراز امیرالمؤمنین و حسنین علیهم‌السلام، کسی در آنجا باقی نماند.
این وضعیت فرهنگ عمومی در جامعه نبوی و در زمان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است، اما چگونه رسول خدا صلی‌الله علیه و آله با اخلاق خودش این فرهنگ را حفظ می‌کند تا «کَلِمَةُ‌اللهِ هِیَ الْعُلْیا» باقی بماند.
به سوره توبه توجه کنید؛ مدینه در اوج قدرت که خودش را برای جنگ با رُم حاضر می‌کند؛ یعنی بعد از فتح مکه، جنگ تبوک در حال وقوع است و عزت و اقتدار جامعه اسلامی از مقابله با احزاب و حفر خندق در اطراف مدینه به این سطح رسیده است؛ اما واقعیت فرهنگ این است؛ منهم کذا و منهم کذا.
اگر نام سوره توبه، منافقین هم باشد؛ اشکالی ندارد، چون این همه افراد متنوع در اینجا هستند، این مواجهه اسلام با مردم و اهمیت اسلام است، به‌دلیل اینکه از طرفی باید اعتلای کلمه الهی در حوزه فرهنگ با اقتدار و سلامت، حضور داشته باشد و از سوی دیگر تلائم و تعامل با مردم نیز در جامعه باشد.
آیا این رویه اسلام با سیاه‌نمایی که در فیلم «عنکبوت مقدس» می‌شود مطابقت دارد؛ در این فیلم به مخاطب اینگونه القا می‌شود که این اسلام شریعت و اسلام فقهی است که اینقدر سخت می‌گیرد و باعث قتل و ریختن خون می‌شود و این جنایت ریشه در اندیشه اسلامی دارد و به صراحت در این فیلم به ساحت حضرت امام رضا علیه‌السلام اهانت می‌شود.
بنگرید این شریعت و اجرای حدود و نحوه اجرای آن در اسلام است و این سطح و نمونه فرهنگ در دوران رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است؛ حالا چگونه در این فیلم، تحریف می‌شود تا اسلام تخریب شود.

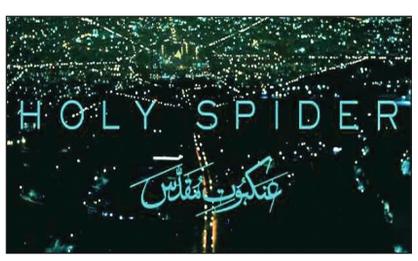

بیان استاد محمدتقی هادی‌زاده در شرح کتاب مسئولیت و سازندگی

آزادی، حلقه مرگ آزادیخواهان نشود

اندیشه مذهبی

آزادی همان مرغ از قفس پریده‌ای است که دیکتاتورها از قفس جامعه بیرونش کردند و آزادیخواه‌ها برای زندانی کردن و نگه‌داشتن و پاسداریش در جامعه، هم پیمان شدند و داستان این آزادی هم یکی از آن داستان‌های نگفتنی است، در حالی که همه مفهومش را می‌فهمند ولی در مصداق‌هایش با یکدیگر برابر نیستند. مفهوم آزادی همان رهایی است. اما از چه؟ از اتاق، از خانه، از سلطه پدر، از ریاست محل، از حکومت شهر و از دست طاغوت و از نظام اجتماع و از جبر حاکم بر طبیعت و تاریخ، از برده‌دار، از زمین‌دار، از سرمایه‌دار و از بندهای درون و از اسارت‌ها و آخر سر در معنای عمیق اسلامی‌اش، حتی از خود آزادی... که در مذهب، آزادی از جبرها و آزادی از اسارت‌ها و آزادی از آزادی شکل گرفته و همین است که بخارهای آزاد هرز، شکل می‌گیرند و انسان پس از اسارت به حریت می‌رسد و پس از حریت به عبودیت. و در این سطح است که حرکت می‌آفریند و نور می‌آورد و رسالت خواهد داشت. هر کس از آزادی یک تلقی و برداشت دارد و آن هم در رابطه با بندی است که احساس کرده و با جبری است که با آن روبه‌رو شده. امروز، همه می‌گویند ما آزادی می‌خواهیم که بتوانیم حرف‌هایمان را بزنیم و حزبمان را تشکیل بدهیم و کارمان را راه بیندازیم و پدر همه را بسوزانیم؛ چه در سنندج و چه در گنبد و چه در سیستان و چه در بلوچستان و چه در خوزستان، همین جا و آنجا و هر جا که بود.
امروز، همه آزادی می‌خواهند؛ مخصوصاً روشنفکرانی که بازی شیخ و محتسب و داروغه حافظ را نمی‌خواهند در تکرار تاریخ ببینند و مدام تکرار می‌کنند که حکومت اسلامی پشتوانه اجرایی ندارد. گویا برای حکومت‌های دیگر، عزرائیل ضامن اجراست. با اینکه این حکومت با دوعامل کنترل می‌شود: با آگاهی توده‌ها و نظارت آنها و با آزادی و ویژگی شخص رهبر. و حکومت‌های دیگر، آن اولیش را از اول با تبلیغات سوراخ می‌کنند. با این وصف، مثل اینکه این آقایان معتقد می‌شوند که حکومت اسلامی با هیچ مکانیسمی کنترل نمی‌شود و دوباره به‌دست ارباب قدرت می‌افتد.
اینها معتقدند که مذهب با آزادی نمی‌سازد. و مذهب انسان را در چارچوب می‌گذارد و در قالب استبداد مذهبی شکل می‌دهد. آنها می‌گویند آنجا که حکومت خدا مطرح است، انسان دهانش باید مهر و موم شود. اینها خیال می‌کنند که با مذهب نمی‌توان کنار آمد و با آن نمی‌توان به حل مسائل جامعه معاصر رفت. باید توضیح داد که استبداد مذهب چیزی بالاتر از استبداد علم نیست.
مذهبی که براساس نظام حاکم بر هستی و جامعه و انسان طرح می‌ریزد، استبداد و جبرش، به اندازه همان نظام‌ها و قانون‌هاست. می‌توانی کنارش بگذاری، ولی ضربه‌اش را می‌بینی و صدمه‌اش را می‌خوری.
مذهب هنگامی که براساس روابط ثابت در جهان، برای انسان طرح می‌ریزد، ناچار همانند علم، سختگیر است ولی این سختگیری برای آنها که با علم به بهره‌ها رسیده‌اند سخت نیست. هیچ کارگر عاقلی در کارخانه‌ای پیچیده که هر دکمه‌اش هزارها رابطه را می‌چرخاند، از مقررات و چراغ‌ها و علامت‌ها رنج نمی‌برد؛ که اینها راهنمای راه او و چراغ کار او هستند. کسانی که در جنگل‌ها راه گم کرده‌اند، می‌دانند که اطاعت از بلد و راهنما هیچ‌گونه استبدادی را همراه ندارد؛ که تو خودت این را انتخاب می‌کنی و او را حاکم می‌گیری که او از تو به راه آگاه‌تر است. آنها هم که وسعت هستی و پیچیدگی راه، ناآگاهی و جهل انسان را دیده‌اند و به آگاه مطلع رسیده‌اند، اطاعت از این وجود آگاه بر آنها رنجی ندارد؛ که خود انتخاب می‌کنند.
این انسان است که‌الله را حاکم می‌گیرد و به او می‌پیوندد، نه اینکه او انسان را با جبر به راه کشیده باشد. اگر می‌خواست می‌توانست ترکیب ما را همچون ترکیب جانورانی قرار بدهد که بازتابی زندگی می‌کنند و غریزی در یک خط حساب شده گام برمی‌دارند.
تمام کندی پیشرفت اسلام، از همین آزادیی است که می‌دهد و از همین زمینه‌ای است که برای انتخاب انسان می‌سازد. اسلام اگر می‌خواست خلق را بغلتاند خیلی زودتر به مقصد می‌رسید. علی(ع) می‌توانست با یک صدم پولی که معاویه می‌داد، معاویه را با ریش و سبیلش خفه کند و از میدان به در برد. اینها نمی‌خواهند حکومت کنند. می‌خواهند خلق با انتخاب خویش آنها را برگزینند. و این است که عقب می‌مانند، درحالی که دیگران جلودار شده‌اند. و این است که باید آن را شکافت و حدود آن را مشخص کرد تا این آزادی حربه فرصت‌طلبان و حلقه مرگ آزادیخواهان نگردد.